

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در این بود که آیا این نظریه که می‌گوید رابطه‌ی مدیران و رؤسای اشخاص اعتباری، رابطه‌شان رابطه‌ی وکالت هست و این‌ها وکیل هستند حالا یا از خود آن شخص اعتباری یا از مؤسّسین و شرکاء، این آیا تمام است یا تمام نیست؟ گفتیم که اشکال شده بر این نظریه، اشکال اول را خواندیم اشکال ثانی.

«الإشکال الثانی: یُسْتَفاد من بعض المواد القانونية بأنّ المدراء یمتلكون جمیع الصلاحيات القانونية فیما عدا الموارد المتعلقة بالصلاحيات الخاصة للجمعية العامة و ما هو خارج عن موضوع الشركة و لا تقتصر تصرفاتهم بما حدّدته الجمعية العامة و النظام الأساسي بل نافذة كذلك إلى أبعد من هذا».

اشکال دوم این است که از بعض مواد قانون تجارت و غیر از آن در کشور ما و جاهای دیگر استفاده می‌شود که مدیران این تصرفات‌شان اوسع است از آنچه که در اساسنامه یا آنچه که هیأت عمومی مثلاً آن شرکت آن تعیین کرده است آن اوسع از آن است. بله در آنچه که مربوط به آن هیأت عمومی هست آن‌ها حق تصرف ندارند و وظایف هیأت عمومی، مثلاً وظیفه‌ی هیأت عمومی است که مدیر تعیین کند یا هیأت عمومی باید بگوید مثلاً سرمایه باید چقدر باشد، این دیگر مدیر نمی‌تواند این کار را بکند. و یا آنچه که اصلاً ربطی به این شرکت ندارد، مثلاً این شرکت داروسازی است تولید دارو است، این برود مثلاً فرض کنید که چیزی که مربوط به این شرکت نیست و تولید دارو نیست برود این کار را انجام بدهد، مثلاً شرکت فرش، فرش هم بفروشد، این نه، اما در اطار و در همان محدوده‌ای که مربوط به شرکت می‌شود باز تصرفاتی اگر بکند که آن تصرفات غیر از آن چیزی است که هیأت عمومی گفته یا غیر از آن تصرفاتی است که مثلاً در اساسنامه نوشته شده. مثلاً توی اساسنامه هست که این شرکت باید مثلاً معاملات داخلی انجام بدهد و نباید معاملات

خارجی انجام بدهد، حالا این رفت معامله‌ی خارجی انجام داد مثلاً، می‌گویند که این معامله درست است، در مواد قانونی وارد شده که این درست است. این مطلب با این‌که این وکیل باشد سازگار نیست، چون وکیل اگر خارج از آن‌چه که موکل گفته کاری انجام بدهد فضولی است و درست نیست و احتیاج به چی دارد؟ به تنفیذ دارد. اما این‌جا می‌گوید نه کارش درست است. پس این نشانه‌ی این است که این وکیل نیست، این باید یک چیز دیگر باشد، این مثلاً باید چی باشد؟ باید ولیّ باشد ولایت داشته باشد بر این که کار ولیّ هم دیگر احتیاج ندارد به اذن او، ولایت دارد دیگر. این اشکال.

«الإشکال الثانی: یستفاد من بعض المواد القانونیة بأن المدراء» استفاده می‌شود از بعضی مواد قانونیه به این‌که مدرا و مدیران «یمتلکون» یعنی در اختیار دارند «جميع الصلاحيات القانونیة» را در غیر مواردی که آن موارد متعلق است به صلاحیتی که ویژه‌ی مر، جمعیت عامه است یعنی هیأت عمومی آن شرکت «و فیما عدا ما هو خارج عن موضوع الشركة» و در غیر آن چیزی که خارج از موضوع شرکت است، بله آن‌هایی که خارج از موضوع شرکت است آن‌ها حق تصرف ندارند ولی در ماعدای این چرا. «و لا تقتصر تصرفاتهم» از ماده‌ی قانونی استفاده می‌شود که منحصر نیست تصرفات مدرا به آن‌که «حدّته الجمعیه العامة و النظام الأساسی» به آن‌که آن هیأت عمومی محدود کرده و مشخص کرده آن را و آن‌چه که نظام اساسی که در فارسی به آن می‌گوییم اساسنامه «بل هی نافذة كذلك إلى أبعد من هذا» بلکه هی یعنی تصرفات این مدراء نافذ است هم‌چنان تا دورتر و والاتر و گسترده‌تر از این «حيث يُعدّ الشخص الاعتباری مسؤولاً فی مقابل ذلك.» چون دلیل بر این‌که تصرفات‌شان نافذ است این است که شمرده می‌شود شخص اعتباری مسئول در مقابل آن تصرف. مثلاً مدیرعاملی آمده فرض کنید که این داروهایی که بنا بوده فقط به داخلی بفروشد حالا مثلاً به یک کشور همسایه رفته فروخته. این‌جا اگر این داروها را تحویل آن کشور ندهد که پولش را هم گرفته آن کشور می‌تواند چکار کند؟ بیاید از این شرکت به دادگاه شکایت ببرد بگوید این‌ها را به من فروختند و تحویل نمی‌دهند. «و لهذا فإذا تصرف ممثل الشركة» لهذا بخاطر این‌که آن یمتلکون چون مالک هستند ابعاد از این

مطلب که در اساسنامه گفته شده و هیأت‌أمنّا و یا هیأت‌عمومی محدود کرده است «اذا تصرف ممثل الشركة بخلاف القوانين و اللوائح الداخلية للشركة» برخلاف قوانین و لوایح داخلی شرکت عمل کند «كأن يقوم مثلاً بإجراء معاملات النسبئة» مثلاً معامله‌ی نسبه می‌کند توی اساسنامه این است که نه همیشه معاملات نقد باشد، این حالا آمده معامله نسبه کرده، کسی نمی‌گوید این معامله باطل است، اگر وکالت بود باید بگوییم باطل است چرا؟ چون وکیل باید طبق آنچه که به او وکالت دادند عمل کند غیر او عمل کند باطل است، باطل به این معنا یعنی صحت فعلیه ندارد. اگر بخواهد صحت پیدا بکند باید فضولی است و باید چکار کنند؟ باید تنفیذ کنند موکل آن را. «فإن تلك المعاملات» این معاملات نسبه «تعتبر نافذة» این‌ها نافذ شمرده می‌شود «كما تُعتبر الشركة مسؤولة عن ذلك» کما این‌که آن شرکتی که این مدیرش است مسئول این شناخته می‌شود می‌گویند بابا ممثلات فروخته به ما نسبه حالا هم تو باید قبول بکنی «وإن تسبب هذا في خسارتها» و اگر تسبب کند این تصرف مدیر در خسارت شرکت «عندئذ تتم مؤاخذه المدير و تحميله مبلغ الخسارة المذكورة». اگر این باعث شده که نسبه فروخته و این در اثر نسبه فروختن یک خسارتی وارد شد به شرکت این‌جا نمی‌گویند معامله باطل است، این‌جا چکار می‌کنند؟ یقه‌ی آن مدیر را می‌گیرند مؤاخذه‌اش می‌کنند و می‌گویند باید خسارت را جبران بکنی. اگر وکیل بود معامله باطل بود اما الان نه معامله باطل نیست.

س: ...

ج: نه نمی‌گویند فضولی است، اگر فضولی بود باید چکار کند؟ تنفیذ کند، نه می‌گویند معامله درست است از نظر مواد قانونی می‌گوید این معامله درست است نقل و انتقال حاصل شده، فضولی هم نیست فقط یقه‌ی این را می‌گیرند می‌گویند چرا این ضرر را زدی. اگر هم ضرر نزده ضرری وارد نشده فقط خلاف قانون اساسی‌اش و اساسنامه انجام شده خیلی خب ...

س: ...

ج: قانون تجارت است دیگر، این ذیل الان قانون تجارت را نقد کرده.

خب می‌فرمایند که «و إن تسبب هذا فی خسارتها» در خسارت آن شرکت اگر این معاملات نسبی‌ای که خارج از لوایح و قوانین داخلی است موجب بشود خسارت دیدن آن شرکت «عندئذ تتم» در این هنگام سرانجام می‌پذیرد مؤاخذهی مدیر «و تتم تحمله مبلغ الخسارة المذكورة» این‌که باید تحمیل کرد و بر دوش او گذاشت مبلغ خسارتی که ذکر گردیده شده است. این ولی اصل معامله باطل نمی‌شود. «و یشیر هذا الأمر إلى أنّ مدراء الشركات لا يُعتبرون وكلاءها» این امر یعنی همین‌که این‌ها حوزه‌ی تصرف‌شان اوسع است و آن تصرفات‌شان صحیح است علی‌رغم این‌که ممکن است مؤاخذه بشوند و عقوبت بشوند یا خسارات را بگویند باید پردازی، ولی معاملات درست است صحیح است. این مطلب اشاره می‌کند به این‌که مدراء شرکت اعتبار نمی‌شوند در عرف عقلائی و قوانین وکلاء شرکت. «حتی فی حال اعتبارهم وکلاء لها فإنّه لا یستطیعون الإقدام علی أمر ما إلا ما کان ضمن إطار الصلاحيات الممنوحة و لیس أبعد من ذلك.» چرا این اشاره می‌کند به این‌که این‌ها شرکاء نیستند؟ زیرا شأن چنین است «حتی فی حال اعتبارهم وکلاء لها» چون شأن چنین است در حال اعتبار نمودن آن مدراء وکلاء برای آن شرکت‌ها، آن‌ها استطاعت ندارند اقدام بر هیچ امری «علی امر ما» بر هیچ امری قدرت ندارند اقدام بکنند «الا ما کان» مگر امری که بوده باشد ضمن اطار و دایره‌ی صلاحیت‌هایی که ممنوحه هست یعنی اعطاء شده است به آن‌ها «و لیس أبعد من ذلك» صلاحیت آن‌ها ابعاد از آن‌چه که در اطار صلاحیت ممنوحه هست وجود ندارد. این اشکال. حالا آن عبارت ماده را هم خوب است یک مقداری‌اش را لااقل بخوانیم.

در ماده‌ی ۱۱۸ قانون تجارت ایران این‌جور آمده «یتمتع مدراء الشركة» بهره‌مند هستند مدراء شرکت، مدیران شرکت «بکل الصلاحيات اللازمة لإدارة أمور الشركة» همه‌ی صلاحیت‌هایی که لازمه‌ی اداره‌ی امور شرکت هست از همه‌ی آن‌ها بهره‌مند هستند «باستثناء ما یتعلق بالموضوعات التي تدخل ضمن الصلاحيات الخاصة للجمعية العمومية بموجب مقررات هذا القانون» به استثناء آن‌چه که تعلق دارد به موضوعاتی که داخل می‌شود در ضمن صلاحیت ویژه‌ی جمعیت عمومی یعنی هیأت عمومی که چرا داخل در صلاحیت‌های جمعیت

عمومی می‌شود؟ به موجب مقررات این قانون «مثل اتخاذ القرارات و الإقدام علی تنفيذها» مثل اتخاذ نمودن یک قرارها و معاهده‌ها و موافقت‌نامه‌هایی و اقدام بر تنفیذ آن قراردادها و موافقت‌نامه‌ها، مثلاً این شرکت با یک شرکت دیگری می‌خواهد قرارداد ببندد چه بکند، این‌ها بله این‌ها فقط در صلاحیت آن هیأت عمومی است.

«شريطة أن تكون قراراتها و إجراءاتها ضمن إطار موضوع الشركة» البته شرط این‌که آن قرارات و این‌هایی که می‌خواهد هیأت عمومی هم باز این‌جور نیست که بی‌در و دروازه باشد، آن هم یک چیزی دارد، بله این شرکت بناست با این‌جور شرکت‌ها قرار ببندد. خب در این اطار آن‌ها می‌توانند این کار را انجام بدهند. «إنّ تحديد أو تقييد صلاحيات المدراء كما في النظام الأساسي أو بموجب قرارات الجمعية العامة إنما يكون معتبراً فقط من حيث العلاقات بين المدراء و أصحاب الأسهم، بينما يعتبر باطلاً في مقابل الشخص الثالث و كأنه لم يكن». می‌گویند که تحدید یا تقييد صلاحيات مدراء آن‌جوری که در اساسنامه آمده یا به موجب آن قرارات آن هیأت عمومی این تحدید و تقييد «إنما يكون معتبراً فقط من حيث العلاقات» بین خود مدراء «و اصحاب الاسهم» کسانی که سهامدار آن شرکت هستند. «بينما يعتبر باطلاً في مقابل الشخص الثالث و كأنه لم يكن». اما این تقييدات این تحدیدها باطل حساب می‌شود در مقابل شخص ثالث و گویا اصلاً چنین قراری و چنین قاعده‌ای و چنین تحدیدی وجود ندارد. این فقط داخلی است اما می‌گوید اگر شما رفتی با بیرون یک قراردادی بستی یک معامله‌ای کردی ای مدیر این‌کأن لم يكن است آن قیدها که در اساسنامه ذکر شده، پس خودش دارد یک صلاحیت عام می‌دهد دیگر، درحقیقت می‌گوید آن ولو ما نگفتیم ولو این‌جا وجود ندارد اما اگر انجام داد آن قید باطل است. یا در عبارت دیگر گفته «تعدّ جميع أعمال و إجراءات المدراء والمدیر التنفيذي للشركة نافذة و معتبرة في مقابل الشخص الثالث» این دیگر روشن‌تر است می‌گوید جميع اعمال و همه‌ی اجرائیات مدراء و مدیر تنفیذی شرکت این نافذ و معتبر است در مقابل شخص ثالث «و لا يجوز اعتبار أعمالهم و إجراءاتهم غير معتبرة بحجة عدم تطبيق التشریفات الخاصة بطريقة انتخابهم». به حجت این‌که طبق

آنچه که ما گفتیم عمل نکردی، به حجت این نمی‌شود گفت کارهایی که تو انجام دادی باطل است و حال این که اگر وکالت بود خب به همین حجت می‌شود گفت آقا تو وکیل، باطل است چون این کار را انجام نداید، آن جور که ما گفتیم انجام ندادی.

س: ...

ج: خب همین‌ها همین قوانین بالادستی اگر فرض باشد، همین قوانین بالادستی دارد چی می‌گوید؟ دارد یک حرفی می‌زند که با وکالت جور در نمی‌آید. اشکال همین است دیگر.

این اشکال «الجواب» ..

س: ...

ج: نه حتی به مصلحت شرکت هم نباشد، مثلاً رفته نسیه فروخته. به مصلحت شرکت نبوده چون وقتی نسیه می‌فروخته برگشت مال طول می‌کشد درست؟ و اما اگر نقد بفروشد خب الان سرمایه دوباره برمی‌گردد الان می‌تواند کار دیگر انجام بدهند، نسیه فروختن خود اشخاص که تجار و این‌ها خیلی مایل نیستند در یک مواردی که مشتری زیاد داشته باشند برای این که نسیه بفروشند برای این که سرمایه‌شان زود برمی‌گردد دوباره توی کار می‌اندازند دوباره سود می‌برند دوباره کار می‌اندازند، اما اگر نسیه است یک سال، دو سال، سه سال این باید صبر کند تا این سرمایه برگردد دیگر. حالا اگر این آمد این کار را کرد قانون می‌گوید این معاملاتش باطل نیست ولو بر خلاف اساسنامه کار کرده ولو بر خلاف حرف هیأت عمومی کار کرده باشد.

س: ...

ج: خب حالا آن ببینید آن یک حکم ثانوی است ممکن است مثلاً یک دستگاه قضا بیاید ابطال کند، او دیگر اِعمال ولایت می‌کند ولی بحسب ذات می‌گوید این معامله درست است. آن یک ضرورتی، یک عنوان ثانوی، یک تزاحمی یک چیزی ممکن است پیش بیاید، بیاید حاکم مثل معاملاتی که اصلاً نه یک وکیل و موکل شرعی هستند یک معامله‌ای را انجام دادند، خب آن جا چی هست؟ آن جا هم ممکن است بگوید که نه، الان

مثلاً می‌خواهند خیابان بکشند حالا این خیابان ضرورت دارد قفل است همه‌جا ترافیک است همه‌جا قفل استف ضرورت شرع این است که حالا خیابان بکشد، حالا اصحاب منازلی که در این طریق است یا بعضی مغازه‌هایی که در این طریق هست یا پای‌شان را کردند توی یک کفش می‌گویند نمی‌فروشیم یا یک قیمت‌های خیلی عجیب غریب می‌گویند. مثلاً می‌گوید صد میلیارد مثلاً این خانه‌ای که پنج میلیارد است می‌گوید صد میلیارد باید بدهی، حالا این‌جا چی هست؟ این‌جا از آن جاهایی است که همان مسأله‌ی ولایت فقیه و امثال ذلک این از حوزه‌های کارآمدی‌اش همین‌جا است دیگر، امثال این‌جاست، می‌گوید آقا این زمین را شارع چون ولایت داده به این «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِ» (احزاب/۶) می‌گوید آقا پولش را به اندازه‌ای که قیمت درست حسابی آن هست به او بده و این زمین را این خانه را خراب کن جاده بکش خیابان بکش مثلاً. آن‌ها مسائل آخری است غیر از این مسائل.

«الجواب: إذا كان المقصود هو الإشكال الثبوتی بحیث تتنافى الوكالة مع توسیع صلاحیات المدير، و بالتالی الاستنتاج بطلان هذه النظرية مع قبول ذلك التوسع، يمكن الإجابة ذلك بالقول: يمكن للمؤسسة التي تقوم بمنح المدير بعض الصلاحيات تنفيذ تصرفاته الأبعد من حدود صلاحياته بشكل کلی» حاصل جواب این است که اگر شما می‌خواهید بگویید این‌که دایره‌ی نفوذ تصرفات مدیران اوسع باشد از اینی که آن‌ها گفتند این اشکال ثبوتی دارد با وکالت سازگار نیست. می‌شود این‌جوری جواب داد و آن این است که خود مدیران خود آن هیأت عمومی می‌آید می‌گوید آقا من وکالت به تو دادم در این دایره کار بکنی، اگر خارج از این دایره کار کردی خلاف وکالت است و فضولی است، اما چون صلاح شرکت این است که اطمینان مردم سلب نشود حالا اگر توی مدیر آمدی برخلاف آن‌چه که ما گفتیم عمل کردی اعلام بشود که این معامله باطل است این‌چی هست این ممکن است اطمینان مردم سلب بشود، بگوید آقا حالا ما رفتیم معامله کردیم بعد دوباره معلوم شد هیأت عمومی اعلام می‌کنند معاملات بهم می‌خورد بعد هزارتا گرفتاری برای‌مان درست می‌شود، پول را دادیم چه کردیم گرفتاری درست می‌شود. این هیأت عمومی می‌آید چکار می‌کند؟ می‌آید می‌گوید درست

است من به تو این مقدار وکالت دادم، اگر مازاد این را انجام دادی آن کار تو فضولی است ولی من تمام معاملات فضولی تو را تنفيذ می‌کنم، اجازه می‌کنم ولی یقینات را می‌گیرم. خب این کار درست می‌شود دیگر.
س: ...

ج: نه کی گفته باید.... اگر کسی گفت اگر وکلای من این‌ها خلاف آنچه که من گفتند عمل کردند همه‌ی آن معاملات نافذاً خب از این راه حلش می‌کنیم.

می‌فرماید: «إذا كان المقصود» اگر مقصود اشکال ثبوتی است می‌خواهید بگویید این جور در نمی‌آید ثبوتاً با هم سازگار نیست «بحیث تنافی» وکالت با توسیع صلاحیات مدیر وکالت با گسترده بودن صلاحیات مدیر از آنچه که موکل برای‌شان تعیین کرده این نمی‌شود «و بالتالی» و در نتیجه استنناج کنید بطلان این نظریه که نظریه‌ی وکالت مدیران باشد بطلان این نظریه را با قبول آن توسع، می‌گوید نمی‌شود از یک طرف توسع را بپذیری از یک طرف نظریه‌ی وکالت را بپذیری، اگر حرف‌تان این است «يمكن الإجابة عن ذلك» به این سخن «يمكن للمؤسسة التي تقوم بمنح المدير بعض الصلاحيات» مؤسسه‌ای که قیام می‌کند به اعطاء نمودن میدر بعضی صلاحیت‌ها را، آن مؤسسه چکار می‌کند؟ «يمكن للمؤسسة تنفيذ تصرفاته الأبعد» تنفيذ می‌کند تصرفات ابعد و گسترده‌تر آن مدیر را از حدود صلاحیاتش «بشكل کلی» نه مورد به مورد خبر که به او دادند بیاید این کار را بکند نه به‌طور کلی. «و تُلَعَن» و اعلان می‌کند «بأن الشخص الاعتباری متعهدٌ مقابل ذلك» اعلام می‌کند به این که این شخص اعتباری در مقابل معاملات و تصمیمات و کارهایی که مدیر انجام می‌دهد متعهد است ...

س: ...

ج: نه نه نه نه اثرش کجاست؟ اثرش این است که می‌گوید تو وکالت در این حد بود اما اگر انجام دادی من تنفيذ می‌کنم اما چون تو خلاف کردی برخلاف اساسنامه این کار را انجام دادی به وکالت یقینات را می‌گیرم مؤاخذه‌ات می‌کنم، اگر ضرری هم وارد شده باید بدهی. پس از اول اگر وکالت می‌داد می‌گوید من چه خطایی

کردم؟ چه معاقبه‌ای می‌خواهی بکنی؟ من وکیل بودم حتی در این، اما اگر می‌گویی تو وکیل نیستی مثلاً پدری به فرزندش می‌گوید تو اجازه داری مثلاً توی مغازه‌ی پدرش می‌آید کمک پدرش می‌کند، می‌گوید تو اجازه داری این اجناس را چی بفروشی؟ نقد بفروشی، این را، آنی که وکیل هستی من اجازه به تو دادم این است که این‌ها را نقد بفروشی. حالا اگر دید بچه‌اش آمده این را نسیه هم فروخته می‌گوید من این را تنفیذ کردم ولی یک چک هم می‌زند توی صورتش می‌گوید چرا این کار را کردی؟ تو اجازه نداشتی. حالا من بخاطر این‌که آبروی مغازه نرود، آبروی ما نرود مردم سلب اطمینان‌شان نشود خوب تنفیذ کردم درست؟ این پس بنابراین جمع می‌شود بین این‌که آن چیزی که به وکیل داده می‌شود وکالت محدود است، اگر رفت این اوسع از آن انجام داد این جا تنفیذ می‌کند بطور عام، اما معنایش سلب مسئولیت از آن نیست که چرا از این حدودی که ما تعیین کرده بودیم تجاوز کردی.

س: ...

ج: چی می‌شود؟

س: دور می‌شود ...

ج: چرا دور می‌شود؟

س: ...

ج: نه نه اذن به او نمی‌دهد می‌گوید معامله درست است، نه نه می‌گوید معامله را تنفیذ می‌کند نه به او. ببینید مثل سیار معاملات فضولی است، معامله را تنفیذ می‌کند نه به او اذن می‌دهد ...

س: ...

ج: نه آن کلی دیگر، چون کلی اذن داده که اگر معامله‌ای تحقق پیدا کرد از ناحیه‌ی این مدیر و آن معامله برخلاف اساسنامه و اجازات ما بود که به او دادیم ما آن‌ها را تنفیذ کردیم این درست، معاملات را تنفیذ می‌کند نه به این اجازه می‌دهد. اگر به این اجازه بدهد که این دیگر.... فلذا در عقد فضولی که در مکاسب و

کتاب فقیه ذکر می‌کنند این است که مالک بعد از این‌که توجه شد چی را اجازه می‌کند؟ معامله را اجازه می‌کند، معامله را اجازه می‌کند نه این‌که اجازه به این می‌دهد این را، معامله را اجازه می‌کند

س: ...

ج: نه می‌گوید این کار را اگر کردی... مثل اجازات دیگر، اجازات به یک کسی می‌گوید

س: ...

ج: نه نه می‌گویم اجازه می‌دهد این کارها را انجام بدهد، اگر اجازه‌اش بدهد که دیگر فضولی نیست، اما چه دلیلی داریم بر این‌که اجازه باید بعد باشد؟ نه به‌طور کلی اعلام می‌کند که از نظر عقلایی که اشکال ندارد ...

س: ...

ج: نه به این آقا اجازه نداده، به این آقا اجازه نداده چون اجازه به او نداده کار او پس می‌شود فضولی درست؟ اما می‌گوید این معاملاتی که او انجام می‌دهد بدون این‌که ما وکالت داده باشیم به او در این ناحیه، آن معامله را من تنفیذ می‌کنم، آن معامله را تنفیذ می‌کنم اما کار این باز چی هست؟ خلاف است فلذا این قابل عقوبت است می‌تواند بعداً از آن بازخواست کنند که چرا این کارها را کردی؟

س: ...

ج: خیار نیست ...

س: ...

ج: نه به نحو قضیه‌ی شرطیه است وقتی شرطش محقق شد معلق علیه آن مشروط هم محقق می‌شود. می‌گوید اگر، می‌گوید این جوری می‌گوید می‌گوید ما به این اجازه ندادیم به مدیر اجازه ندادیم اما اگر این مدیر آمد این کار را کرد آن کارش نافذ است، کارش نافذ است، علیرغم این‌که ما به او اجازه ندادیم آن معامله نافذ است آن معامله را ما تنفیذ می‌کنیم بعد از تحقق، بنحو قضیه‌ی شرطیه می‌گوید دیگر. قضیه‌ی شرطیه یعنی همین، اگر این جوری شد این جوری می‌شود.

خب «تتفیذ تصرفاته الأبعد من حدود صلاحياته بشكل کلی، و تُعلن» آن مؤسسه، ضمیر تعلن برمی‌گردد به مؤسسه «تعلن مؤسسه بأن الشخص الاعتباری متعهداً مقابل ذلك» می‌گوید خیال مردم راحت شرکت متعهد است به معاملات و کارهایی که او کرده «و إن كانت ستتم مؤاخذه المدير المخالف وفق العلاقات الداخلية للشخص الاعتباری» اگر چه به زودی سرانجام می‌پذیرد مواخذه‌ی مدیری که مخالفت کرده است، خب مؤاخذه‌اش چه‌جوری؟ مؤاخذه‌اش طبق آن علاقات و ارتباطات و قرارات داخلی با شخص اعتباری. گفتند آقای مدیر اگر خلاف کردی مثلاً فلان باید زندان بروی، اگر این فلان را کردی باید چند میلیون مثلاً به شرکت بپردازی یا اگر این کار را کردی تا پنج ماه، تا شش ماه، تا یک سال انفضال از خدمت پیدا می‌کنی، این‌ها اشکالی ندارد، این‌ها می‌شود باشد. خب این یک راه «كما يمكن القول بأن القانون لا يعترف بتحديد نشاطات المدراء من قبل المؤسسة التي تمنح الوكالة، بل يقبل بأصل الوكالة، و النتيجة هي تشكل وكالة مطلقة و تصبح تصرفات الوكيل نافذة بحق الموكل» خب این یک، دو: جواب دومی که می‌شود داد از این اشکال این است که شما با این حرف آمدید به جنگ این نظریه می‌گویید نظریه‌ی وکالت باطل است، این نمی‌تواند اثبات کند نظریه‌ی وکالت باطل است، بلکه می‌گوییم طبق نظریه‌ی وکالت باید چی هست؟ باید آن مؤسسه‌ای که دارد مدیر نصب می‌کند وکالت عامه به او بدهیم و نافذه‌ی برای همه‌ی موارد را محدد نکند. حالا چون دیگر اذان شد ان شاء الله برای بعد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

پایان.